

تحلیل و بررسی مبانی انسان‌شناختی الهیات

فمینیست در مسیحیت

سمیه توسلی^۱

چکیده

با ظهور مدرنیته در جهان غرب، دین مسیحیت به عنوان یک نهاد قدرتمند و مؤثر در حیات فردی و اجتماعی زنان، به شدت مورد پرسش‌گری و نقادی جریان‌های مدافع حقوق زن در غرب واقع شد و در بستر آن، الهیات فمینیست شکل گرفت. الهیاتی یکی از پرمخاطره‌ین و جنجالی‌ترین حوزه‌های معرفتی جریان فمینیسم محسوب می‌شود؛ زیرا صراحتاً عمیق‌ین و حساس‌ترین بخش حیات بشر؛ یعنی دین را مخاطب خود قرار داده و به چالش می‌کشد. لذا اهمیت این مسئله پژوهشی، سبب شده که در این مقاله به بررسی و تحلیل مبانی انسان‌شناختی الهیات فمینیست در مسیحیت بپردازیم؛ زیرا شاهد دیدگاه و نظریات خاصی از سوی این الهی‌دانان در خصوص انسان و مبانی انسان‌شناختی هستیم که به شدت متأثر از مؤلفه‌های فکری و عقیدتی در دین مسیحیت است. برای رسیدن به این مقصود تلاش شده که با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی، به مطالعه و فیش‌برداری از کتب، مقالات و سایر منابع موجود در این زمینه بپردازیم.

کلیدواژه‌ها: الهیات فمینیست، خلقت انسان، سرشت انسان، برابری، نجات

۱. دانش‌پژوه دکتری کلام اسلامی، مجتمع آموزشی عالی بنت‌الهدی، جامعه المصطفی‌العالمیه، قم، ایران

ایمیل: s.tavassoli.95@gmail.com

مقدمه

بدون تردید دین و جنسیت دو مقوله با اهمیت در حوزه علوم انسانی محسوب می‌شود که هرگز مستقل از هم نبوده، بلکه همواره الگوهای پویای جنسیتی موجود در جوامع مختلف، در همه ادیان تعیین یافته و ساختارهای مشترکی دارد. از طرفی با ظهور مدرنیته در غرب، دین به عنوان یک نهاد مؤثر و قدرتمند در زندگی انسان، در تمامی ابعاد خود، به شدت مورد نقادی و پرسش‌گری انسان مدرن قرار گرفت که از آن جمله می‌توان به مسئله زن و جنسیت اشاره کرد.

از منظر فمینیست که خود در بستر مدرنیته شکل گرفته است، همه ادیان تاریخی در چهارچوب ساختارهای پدرسالارانه و مردمحورانه شکل یافته‌اند؛ امری که تا قبل از دوران مدرن کمتر مورد توجه بوده است. آنان معتقدند که پیش از این، همواره مردان تولید کننده اصلی دانش بودند. لذا همه چیز را در چهارچوب خواست، ترجیحات و علایق خود و از پایگاه تجربیات مردانه خویش تفسیر کرده‌اند. بنابراین نگاه زنانه، تجربیات زنانه و تفسیر زنانه در تمام حوزه‌های دانش، از جمله حوزه دین، غایب بوده است؛ اما با گسترش جریان فمینیسم و دانش‌های فمینیستی، زنان نیز به عرصه تولید دانش وارد شدند و بدین ترتیب طرفداران این جریان برای اصلاح آنچه تا کنون به عنوان دانش همگانی ارائه شده، درحالی که دانش مردانه بوده است، به حوزه تفسیر دین وارد شدند و الهیات خاصی را ارائه دادند که از آن با عنوان الهیات فمینیست یاد می‌شود.

در این پژوهش تلاش کردیم تا مهم‌ترین مبانی انسان‌شناختی الهیات فمینیست در مسیحیت را تحلیل و ارزیابی کنیم. برای این منظور ضروری است که در ابتدا به تبیین چرایی جریان فمینیسم در غرب و بیان تاریخچه کوتاه از آن بپردازیم و در ادامه الهیات فمینیست در جهان مسیحیت را - به عنوان یکی از حوزه‌های مهم فعالیت متألّهان فمینیست - تبیین و بررسی نماییم؛ زیرا تنها پس از بیان این دو امر است که می‌توانیم به شناخت مناسبی از مبانی انسان‌شناختی الهیات فمینیست در مسیحیت دست یافته و به تحلیل و بررسی آن بپردازیم.

شایان ذکر است، الهیات فمینیست در جهان مسیحیت را می‌توان از نقطه نظرات گوناگون بررسی کرد؛ مانند مباحث خداشناسی، مسیح‌شناسی، نجات‌شناسی و غیره؛



اما آنچه ما در این پژوهش در پی آن هستیم، بررسی مهم‌ترین مبانی انسان‌شناختی این الهیات است که شامل مباحثی چون مسئله خلقت و سرشت انسان، برابری و تساوی و در نهایت رستگاری و نجات انسان است. لذا از بیان سایر مباحث موجود در این الهیات، پرهیز می‌کنیم.

۱. مفهوم شناسی

واژه فمینیسم^۱ به معنای زن یا جنس مؤنث است که از ریشه لاتینی فمینا^۲ اخذ شده است. این واژه برای نخستین بار در سال ۱۸۷۱ م. در یک متن پزشکی وارد زبان فرانسه شد و در ادامه برای اشاره به زنانی به کار رفت که رفتار مردانه داشتند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۲: ۴). گفتنی است استفاده از این واژه تا دهه شصت و هفتاد میلادی، برای اشاره به تشکلهای زنان مرسوم نبوده و کاربرد محدودی داشته است و تنها در چند دهه اخیر است که استفاده از این واژه برای تمامی گروه‌های مرتبط با مسئله حقوق زنان متداول شده است (فریدمن، ۱۳۸۱: ۸). معادل این واژه در زبان فارسی، واژه‌هایی چون «زن‌گرایی»، «زنانه‌نگری» و «آزادی‌خواهی زنان» است (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۲: ۴).

در تعریف اصطلاحی واژه فمینیسم اختلاف نظرهای بسیاری به چشم می‌خورد و علت این امر نیز وجود گرایش‌های متکثر و متنوع فمینیستی^۳ و طرح اهداف و برنامه‌های متفاوت و گاه متناقض است (رودگر، ۱۳۸۳: ۲۴). هرچند یافتن تعریفی واحد و منسجم^۴ از این

1. feminism.

2. femima.

۳. فمینیسم جنبش فکری یگانه‌ای نیست و گستره زمانی و جغرافیای این نظریه باعث ایجاد گروه‌ها، سازمان‌ها و گرایش‌های مختلفی شده است. گرایش‌هایی نظیر فمینیسم لیبرال، فمینیسم مارکسیست، فمینیسم رادیکال، فمینیسم سوسیالیست، فمینیسم پست مدرن، اکوفمینیسم و فمینیسم مادر سالار.

۴. برای تعریف اصطلاحی فمینیسم در کتب مرتبط می‌توان تعاریف بسیاری را یافت از جمله:

باقر ساروخانی در تعریف فمینیسم می‌گوید: «فمینیسم یا دفاع از حقوق زنان، نهضتی اجتماعی است که هدف از آن احراز پایگاهی مساوی با مردان در زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی برای زنان است» (ساروخانی، ۱۳۷۵: ۲۸۱). همچنین نویسندگان کتاب «جامعه‌شناسی زنان»، پاملا ابوت و کلر ولاس معتقدند: «فمینیسم جنبشی سازمان یافته است که هدف از آن صرفاً دستیابی به حقوق زنان یا تحقق برابری اجتماعی زنان نیست، بلکه رفع انواع تبعیض و ستم نژادی و طبقاتی و غیره است» (ابوت، والاس، ۱۳۸۰: ۳۲۲). همچنین در کتاب فمینیسم و دانش‌های فمینیستی آمده است: «فمینیسم را گاه به جنبش‌های سازمان یافته برای احقاق حقوق زنان و گاه به نظریه‌ای که بر برابری زن و مرد از جنبه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حقوقی معتقد است، معنا کرده‌اند» (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۲: ۱۳).

واژه، بسیار دشوار یا غیرممکن است؛ اما به جرئت می‌توان گفت نقطه اشتراک همه تعاریف ذکر شده در این خصوص، آن است که زنان به دلیل جنسیت خود اسیر بی‌عدالتی بوده و در موقعیت تبعیض و فرودستی نسبت به مردان به سر می‌بردند. لذا خواستار شرایطی هستند که بتوانند بر زندگی خود نظارت بیشتری داشته باشند (دولتی و دیگران، ۱۳۸۸: ۲۵).

۲. تاریخچه فمینیسم

برای بیان اجمالی از سابقه و تاریخچه این نگرش فکری، خوب است فمینیسم را در فرآیند سه موج، بررسی کنیم:

۲-۱. موج اول

موج اول فمینیسم از اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ آغاز شده است. انقلاب فرانسه در اروپا با آرمان‌های برابری، آزادی و خردورزی همه انسان‌ها به وقوع پیوسته بود و این در حالی بود که زنان از دایره شمول این مفاهیم حذف شده بودند. اولین بارقه اعتراض زنان «اعلامیه حقوق زنان» نوشته الپ دوگوژ^۱ و کتاب «استیفای حقوق زنان» نوشته مری ولستون کرافت^۲ بود که تأثیر اصلی را بر این موج گذاشت. کرافت در این کتاب به مسائلی از قبیل استبداد خانگی و ساختگی بودن زنانگی پرداخته و بر همین اساس آموزش عمومی و برابر برای مردان و زنان را از ضروری‌ترین ارکان تعلیم و تربیت به شمار آورد (همان: ۵). پس از وی نیز جان استوارت میل^۳ با همکاری همسر اولش هریت تیلور^۴ کتاب «انقیاد زنان» را نوشت که تأثیر مهم بعدی را بر این موج گذاشت.

به‌طور کلی گسترش حقوق مدنی و سیاسی، به‌ویژه اعطای حق رأی به زنان، خواسته و هدف اصلی این موج بوده است. در این میان دستیابی زنان به حق آموزش، اشتغال، بهبود موقعیت زنان متأهل در قوانین، حق برابر با مردان برای طلاق و مسائل پیرامون ویژگی‌های جنسی... به‌عنوان اهداف فرعی موج اول بیان شده است (همان: ۳۹).

1. Olympe de Gouges.

2. Mary Wollstonecraft.

3. John Stuart Mill.

4. Harriet Taylor.



۲-۲. موج دوم

موج دوم فمینیسم در سال ۱۹۶۰م. آغاز شد. عوامل متعددی در شکل‌گیری این موج تأثیرگذار بوده است. تغییر در وضعیت زنان و حقوق مدنی و آزادی‌های سیاسی که زنان طی موج اول فمینیسم بدان دست یافته بودند. همچنین تحولات اقتصادی و بسط و گسترش نظام سرمایه‌داری و تحولات سیاسی و اجتماعی، از مهم‌ترین این عوامل است (رودگر، ۱۳۸۳: ۵۸). لذا در موج دوم، آنان علاوه بر طرح شعار برابری مطلق، برای آزادی مطلق زنان پای می‌فشرده (زیبایی نژاد، ۱۳۸۳: ۹۳). از مهم‌ترین نویسندگان این موج می‌توان به سیمون دوبوار^۱ اشاره کرد که با انتشار کتاب «جنس دوم»، تأثیر به‌سزایی در شکل‌گیری گرایش‌های تند فمینیستی داشت.

جداسازی روابط جنسی از تولید مثل، حق سقط جنین، آزادی کامل زنان در امور جنسی از جمله حق تسلط بر بدن و هم‌جنس‌گرایی، کاهش ازدواج و زاد ولد در مقابل افزایش آمار طلاق، ایجاد سازمان‌ها و نشریات زنانه که پیام جریان فمینیسم را به سراسر جهان می‌رسانید و نیز کسب قدرت‌های سیاسی و اقتصادی، تنها بخشی از دستاوردهای این جریان در موج دوم است (همان: ۹۸-۹۹).

۲-۳. موج سوم

موج سوم فمینیسم از اوایل دهه ۱۹۹۰ آغاز می‌شود. از مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری این موج، تحولات نظام سرمایه‌داری، مطرح شدن دیدگاه‌های پست‌مدرن و عکس‌العمل در برابر تندروری‌ها و یک جانبه‌گرایی‌های فمینیسم در موج دوم بوده است (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۲: ۱۸).

می‌توان گفت، تمرکز بر فعالیت جریان‌های فمینیستی در نهادهای فرهنگی و دانشگاهی، نشر روزافزون کتب و مقالات در خصوص مسائل زنان، انتقاد به ماهیت مردانه علوم از جمله در علم فلسفه، زیست‌شناسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و تلاش برای افزودن تفسیر و نگاه زنانه در علوم، تنها بخشی از مهم‌ترین ویژگی‌ها و دستاوردهای این موج بوده است (رودگر، ۱۳۸۸: ۶۴).

1. Simone De Beauvoir.



۳. الهیات فمینیست

از لحاظ تاریخی الهیات فمینیست^۱ در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی و بر بستر موج دوم فمینیسم در آمریکا ظاهر شد. در حقیقت این الهیات یکی از جنبش‌های متعدد الهیاتی بود که در دهه ۶۰ میلادی و در جریان جنبش‌های اجتماعی آن دوره که در جستجوی تغییرات بنیادین اجتماعی بودند، شکل گرفته است.^۲ الهیات فمینیست یکی از پرمخاطره‌ترین و جنجالی‌ترین حوزه‌های فعالیت جریان فمینیسم محسوب می‌شود؛ زیرا عمیق‌ترین و حساس‌ترین بخش اعتقادات بشر؛ یعنی دین را مخاطب خویش قرار داده و صراحتاً گزاره‌های کتاب مقدس را نقد می‌کند.

می‌توان گفت این الهیات بیان‌گر اتکای زنان به فهم و تفسیر زنانه خویش، برای درک خویشتن و رابطه خود با خداوند است. لذا الهیات‌دانان فمینیست تلاش دارند، تحلیلی جنسیتی را به کار گیرند تا از آن طریق به بررسی شیوه‌های عمل سنت‌های دینی، نمادگرایی آنان، نقش‌های اصلی موجود در آن‌ها، چگونگی بازتاب مفروضات اجتماعی توسط سنت‌های دینی و بالأخص شیوه‌های سخن گفتن انسان در باب واقعیات الهی که متأثر از امور جنسی و جنسیتی هستند، پردازند (پاپکین و دیگران، ۱۳۷۷: ۱۱۳).

بنابراین از مهم‌ترین حوزه‌های مطالعات الهیات فمینیست کشف سنت و تاریخ بدیلی است که بتواند از شخص بودن زنان دفاع کند. این حوزه عمدتاً منابع خود را از انسان‌شناسی و پژوهش تاریخی جوامع زن‌سالار و مذاهب باستانی که در آن خدای مؤنث حضور دارد، به دست می‌آورد و با کشف دوباره مذهب خدای مؤنث، درصدد تجلیل از حرمت زنان هستند (مگی هام، ۱۳۸۲: ۳۷۰).

نکته حائز اهمیت آن است که الهیات فمینیست در بستر فرهنگ و الهیات مسیحی پدید آمده و رشد کرده است، از این رو بدون یافتن درک درستی از الهیات مسیحیت، قابل فهم نیست. این رویکرد، مانند بسیاری موضوعات جدید بر پایه نوع نگرش جهان مسیحی

1. Feminist theology.

۲. از مهم‌ترین و مؤثرترین این جنبش‌ها می‌توان به الهیات سیاهان در آمریکا و الهیات آزادی بخش در آمریکای لاتین اشاره کرد که الهیات فمینیستی در برخی نقدهای خود نسبت به الهیات سنتی با آن‌ها همپوشانی داشته و دارد (نصر اصفهانی، الهیات فمینیستی چیست، WWW.mehrkhane.com).



به جهان و انسان، شکل گرفته است و با مفاهیم، ارزش‌ها و نگرش‌های مسیحی، ارتباط تنگاتنگی دارد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۲: ۳۶).

نکته دیگر آن‌که در میان الهیات‌دانان فمینیست سه گرایش عمده به چشم می‌خورد:

۱. دسته نخست در پی اثبات این امر هستند که الهیات سنتی مسیحی از برابری زنان با مردان حمایت می‌کند. همچنین زنان دارای نقشی متفاوت؛ اما برابر با مردان هستند؛ زیرا تفاوت‌های جنسی، مربوط به خلقت آن‌ها هستند. از این‌رو زنان و مردان دارای نقش و عملکردهای متفاوتی هستند. این گروه تلاش می‌کنند میان الهیات سنتی مسیحی و فمینیسم هماهنگی ایجاد کنند، لذا کتاب مقدس و سنت مسیحی را به‌عنوان یک اصل و منبع می‌دانند. آنان این عقیده را که کتاب مقدس بر زنان ستم روا داشته، رد کرده و چنین باوری را حاکی از سوءبرداشت و تفسیر ناصحیح از این کتاب می‌دانند. بسیاری از زنان کلیسای انجیلی در آمریکا و زنان متأله کلیسا در جهان سوم، جزء این گروه هستند (شمس، ۱۳۸۶: ۱۴۱).

۲. متألّهین مشهوری چون الیزابت شوسلر فیورنزا و رزماری رادفورد رویتز، از جمله نمایندگان دسته دوم هستند که با عنوان گرایش تجربه زنان معروف است. این گروه مایلند تجربه زنانه را چون معیاری در الهیات مورد نظر خود، به کار گیرند. از منظر این گروه این امر که زن و مرد برابر هستند واقعیتی است که منشأ آن کتاب مقدس است. بر اساس این تفکر، نه کتاب مقدس رد می‌شود و نه سنت مسیحی، بلکه سنت مسیحی محتاج تفسیر دوباره است. این گرایش خواهان تقویت مسائل مربوط به زنان است و کتاب مقدس را همچنان زیربنای الهیات خود می‌داند (همان: ۱۴۲).

۳. گروه سوم، پسامسیحیت خوانده می‌شود و مری دالی^۱ مشهورترین نظریه‌پرداز این گروه است. آنان کتاب مقدس را ناجی زنان نمی‌دانند، بلکه معتقدند که در این کتاب به‌طور عمیق تحقیر زنان دیده می‌شود. لذا سنت مسیحی را رد می‌کنند و برای آنان

۱. مری دالی را به‌عنوان انقلابی‌ترین و سرشناس‌ترین فمینیست مسیحی در دهه ۱۹۷۰م. می‌شناسند. وی با انتشار کتاب فراسوی خدا-پدر: به‌سوی فلسفه آزادسازی زنان (۱۹۷۳)، مسیحیت را محکوم کرد. به نظر دالی، پرستش خدای پدر فرافکنی ایدئولوژی بشری مردمحور به قلمرو ابدیت است. وی معتقد است مسیحیت و فمینیسم با هم سازگار ندارند. لذا از مذهب به دلیل خصومت پایان‌ناپذیرش نسبت به زنان دست کشید (مگی‌هام، ۱۳۸۲: ۷۹).



تجربه زنانه تنها اصل محسوب می‌شود. برخی از افراد این گروه نیز سخن از پرستش الهه به جای خدا را به میان می‌آورند. چنانکه دالی، نهایتاً مسیحیت را رها کرده و در جستجوی تعبیر معنوی جدیدی گشت (شمس، ۱۳۸۶: ۱۴۲).

۴. مبانی انسان‌شناختی الهیات فمینیسم

مهم‌ترین مبانی انسان‌شناختی الهیات فمینیسم که برگرفته از الهیات مسیحیت است، سه امر است. اولین مسئله خلقت و سرشت انسان است که با مسئله هویت انسان و گناه اولیه در ارتباط است. دومین مسئله برابری و تساوی زن و مرد در انسانیت و بهره‌مندی از مسیح است و آخرین مسئله رستگاری انسان است که با مباحثی چون نجات‌شناسی مسیحی و رستاخیز و معاد ارتباط تنگاتنگی دارد که در ادامه به تبیین و بررسی هر یک می‌پردازیم.

۴-۱. خلقت و سرشت انسان

مسیحیان همچون یهودیان بر اساس مندرجات عهد عتیق معتقدند که خداوند انسان را از خاک و بر وجه خود آفرید، در بینی او روح حیات دمید و در باغ عدن جای داد. آنگاه از دنده چپ وی همسرش را آفرید، شیطان حوا را فریب داد و این امر سبب سقوط و رانده شدن آن‌ها از بهشت بر زمین گشت؛ اما با این حال در این ماجرا تفاوتی اساسی میان مسیحان و یهودیان وجود دارد که سبب تمایز این دو دیدگاه از یکدیگر می‌گردد. بدین صورت که قصه خلقت و گناه نخستین در مسیحیت به عنصری اساسی و محوری تبدیل شده و پایه و اساس الهیات مسیحی رایج گشته است. در حالی که یهودیان به این ماجرا به گونه‌ای دیگر نگریسته و برای آن نقش چندان مهمی قائل نشده‌اند.

البته عهد جدید به لحاظ الهیاتی یکنواخت نیست و درواقع از این مجموعه دو نظام الهیاتی کاملاً متفاوت می‌توان برداشت کرد. نخست الهیات سه انجیل متی، مرقس و لوقا است که اناجیل هم‌نوا خوانده می‌شوند و دیگری الهیات پولسی - یوحناپی.

در بخش نخست، سخن چندان در رابطه با انسان نیامده است و خطوط کلی الهیات این بخش شبیه بر الهیات یهودی است؛ اما در بخش دیگر، یعنی نامه‌های پولس و انجیل یوحنا، انسان‌شناسی خاصی وجود دارد که با انسان‌شناسی یهودی بسیار متفاوت است. به



این صورت که در بخش نخست سخنی از سقوط انسان نیست. به بیان دیگر الهیات این بخش هرگز ارتباطی با وضعیت سقوط کرده انسان ندارد؛ اما در بخش دوم وضعیت به گونه دیگری است؛ همه نظام الهیاتی این بخش بر یک اصل متمرکز است و آن این که انسان با گناه آدم و حوا سقوط کرده است.

در نظام الهیاتی پولس دو شخصیت و دو حادثه تاریخی، در تعیین سرشت انسان نقش اساسی را ایفا می‌کنند. شخصیت و حادثه نخست آدم^۲ و گناه اولیه او و شخصیت و حادثه دوم، مسیح^۳ و صلیب او است. با توجه به این دو حادثه، برای انسان سه دوره وجود دارد که متناسب با این دوره‌ها، سرشت و طبیعتی خاص و ویژه را نیز برای انسان به دنبال داشته است. این سه دوره عبارتند از الف. انسان قبل از گناه آدم و سقوط او به زمین؛ ب. انسان بعد از سقوط و قبل از صلیب؛ ج. انسان بعد از صلیب (سلیمانی اردستانی، ۱۳۸۹: ۸۳-۸۶). پولس در فقره زیر نقش این دو شخصیت و تأثیر این دو حادثه در سرشت و سرنوشت انسان را چنین بیان می‌کند:

... به وسیله یک آدم گناه داخل جهان گردید و بدین وسیله مرگ بر همه مردم طاری گشت از آنجاکه همه گناه کردند ... پس همچنان که به واسطه یک خطا بر جمیع انسان‌ها حکم برای قصاص شد، همچنین به یک عمل صالح همه انسان‌ها بخشیده شدند برای عدالت حیات؛ زیرا همان گونه که از نافرمانی یک شخص بسیاری گناه کار شدند هم چنین نیز به اطاعت یک شخص بسیاری عادل خواهند گردید (رومیان، باب ۵: ۱۲-۱۹).

بنابراین انسانی که قبل از هبوط با سرشتی پاک و در صورتی خدایی آفریده شده بود، با گناه آدم^۲ با خداوند بیگانه شد، طبیعت وی به گناه آلوده شد و تباهی همه وجودش را فراگرفت و دیگر به خودی خود راهی به سوی رستگاری نداشت، ولی با آمدن مسیح^۳ و عمل فداکارانه او، به انسان این فرصت داده شد تا از این طبیعت کهنه و گناه‌آلود فاصله بگیرد و با ایمان به مسیح^۳ دارای سرشت و طبیعت دیگری گردد (سلیمانی اردستانی، ۱۳۸۹: ۹۶-۹۷).

خدا طرح دیگری برای نجات ما تهیه دید. او فرزند خود عیسی مسیح را در بدنی مانند بدن انسانی ما به این جهان فرستاد با این تفاوت که بدن او مثل بدن ما تحت سلطه گناه نبود.



او آمد و جانفش را در راه آمرزش گناهان ما قربانی کرد تا ما را نیز از سلطه گناه آزاد سازد. پس چنان چه قادر هستیم احکام و دستورات خدا را اطاعت کنیم؛ زیرا عنان زندگی ما در دست روح خدا است نه در دست طبیعت کهنه و گناه آلود ما (رومیان، باب ۸: ۳-۴).

بنابراین انسان از منظر الهیات مسیحی داری فطرت و سرشتی گناه آلود است و این فطرت و سرشت گناه آلود نتیجه گناه نخستین بوده است؛ اما نکته مهم اینجاست که بار گناه نخستین و علت آلودگی فطرت انسان همگی بر عهده زن (حوا) است. او است که نخست فریب شیطان را خورد و سبب گناه آدم و در نتیجه تباهی و هبوط انسان از بهشت و رنج بشریت شد (سفر پیدایش، ۳: ۶ تا ۱۳). از این رو خداوند سلطه مردان بر زنان و درد و الم زایمان و پرورش فرزندان را به عنوان مجازات بر آنان قرار داده (سفر پیدایش، ۳: ۱۶).

حال آن که الهیات دانان فمینیست، در مقابل این دیدگاه شدیداً موضع می گیرند. آنان معتقدند که کتاب مقدس به جز یکی دو مورد مانند کتاب «روت»، همه توسط مردان نوشته شده و لذا روح مردسالاری بر آن حاکم است. به همین دلیل ما مشاهده می کنیم که نام خدا در کتاب مقدس به صورت مذکر ثبت شده (شمس، ۱۳۸۶: ۴۷). همچنین آیاتی از کتاب مقدس را که به نقش حوا در فریب آدم و رانده شدن از بهشت دلالت دارد را به طور کلی نفی می کنند و آن را افسانه ای می دانند که توسط مردان برای آن که زنان را عامل شر و فساد معرفی کنند، خلق شده است و معتقدند که این آیات از بنیادی ترین منابع تقویت و تأکید حاکمیت مرد بر زن بوده است.

مری دالی در اعتراض به این آیات می گوید که در حوزه الهیات هیچ همدردی و دلسوزی در مورد زن وجود ندارد و رنج های او در بارداری و زایمان کوچک ترین توجه و احترامی را بر نمی انگیزد. او در توجیح رنج های زن در تولد فرزند می گوید: «آری مادر فرزندش را بیشتر دوست دارد و بهای این عشق درد بیشتر او است» (دولتی، ۱۳۸۸: ۱۸۹).

الهی دانان فمینیست برای آیات خلقت و گناه نخستین که سبب آلودگی سرشت انسان شده، توجیهات بسیاری می آورند. از جمله معتقدند، اگر روایت آدم و حوا را با دقت مطالعه کنیم، متوجه می شویم که فرودست بودن زن کاملاً غلط است، بلکه در داستان آفرینش، از همان ابتدا حوا بر آدم برتری دارد؛ زیرا این زن است که بدون ترس از مرگ و برای به دست



آوردن حکمت، میوه ممنوع را می‌خورد و آدم که تمام وقت در کنار وی ایستاده است، حتی یک کلمه هم اعتراض نمی‌کند. اگر او نوعی نمایندگی الهی را داشت، مطمئناً به خود زحمت داده و گفتگو با مار را دنبال می‌کرد؛ اما چنین نکرد. او که خود فرمان خداوند را شنیده بود؛ اما یک کلمه به‌عنوان اخطار یا اعتراض نگفت، بلکه میوه را از دست همسرش بدون اعتراض گرفت و خورد (شمس، ۱۳۸۶: ۴۶).

لذا آنان معتقدند که در داستان خلقت در کتاب مقدس، به‌جای تأکید بر نافرمانی حوا، باید به شهادت وی توجه نمود که در حقیقت حکایت از آزادی و اختیار انسان دارد. در حقیقت در این داستان حوا به‌عنوان فردی هم‌ردیف و هم‌پیمان با آدم ظاهر می‌شود و به او امکان چشیدن از میوه معرفت داده می‌شود. لذا باید حوا را راهنما و هدایت‌کننده‌ای دانست که بشریت را از طفولیت به مرحله بلوغ، هدایت نموده است (همان).

۴-۲. برابری و تساوی انسانی زن و مرد

برابری و تساوی یکی از عمده‌ترین محورهای گفتمان فمینیستی را به خود اختصاص داد است. به‌طورکلی برابری یعنی همه انسان‌ها از هر نژاد، جنسیت، دین و مذهبی که باشند از حیث آرا، اندیشه‌ها، آزادی‌ها، حقوق، حرمت و... برابر هستند؛ (بیات، ۱۳۸۱: ۵۳۶) اما از منظر فمینیست، برابری یعنی زنان و مردان هر دو به‌عنوان موجوداتی انسانی ذاتاً برابر هستند و این مردان بوده‌اند که انسانیت را مردانه نشان داده‌اند و در طول تاریخ حوزه‌های مردانه و زنانه را جداگانه تعریف کرده‌اند و از این طریق زنان را در موضع فرودست قرار داده‌اند.

در حقیقت فمینیست نابرابری و تفاوت‌های میان زن و مرد را محصول قوانین طبیعت نمی‌دانند، بلکه منشأ و ریشه این نابرابری‌ها را آداب و رسوم و سنت‌های جامعه بیان می‌کنند. توضیح آن‌که ایشان معتقدند، انسان در بدو تولد چون لوح سفیدی است که از هرگونه اندیشه و باوری خالی است و تنها از راه آموزش و یادگیری است که ذهن آدمی از باورها و تفکرات مختلف پر می‌گردد. لذا نوع نگرش مردم برخاسته از آداب و رسومی است که در زندگی آن‌ها رخنه کرده است و این امر نیز باعث محرومیت زنان از بسیاری از حقوق اجتماعی و نیز نفوذ باورهای غلط مردسالارانه در جوامع انسانی شده است (آریلاستر،



۱۳۷۷: ۲۸۹-۲۹۰). لذا مدافعان فمینیسم در این راستا تا جایی پیش رفتند که خواستار حذف تمام تفاوت‌های ظاهری زن و مرد شدند؛ اموری مانند لباس زنانه و مردانه، لوازم آرایش، مد لباس و مراسم و اعمالی که زنان را به عنوان یک جنس مطرح می‌کنند و غیره. اما این مسئله در الهیات فمینیست چهره دیگری به خود می‌گیرد. به این معنا که در این الهیات برابری و تفاوت از منظر دین بررسی و پژوهش می‌شود و این سؤال مطرح می‌شود که آیا مسیحیت به زنان و مردان نگاه برابر دارد یا خیر. در این زمینه اکثر الهی‌دانان فمینیسم معتقدند که عیسی^(ع) جامعه متفاوتی را نسبت به فرهنگ پدرسالارانه یهودی تشکیل داده است. اگرچه که وی مستقیماً پدرسالاری یهودی را به چالش نکشیده یا مستقیماً به ضمانت برابری زنان با مردان در رهبری جامعه نپرداخته است؛ اما در کل بر مبانی برابری تأکید فراوان داشته است (دولتی، ۱۳۸۸: ۱۹۰-۱۹۱).

بسیاری از الهیات‌دانان فمینیست، حتی عیسی^(ع) را به عنوان یک فمینیست در جامعه مردسالار قرن اول میلادی ستایش می‌کنند و معتقدند، این که وی زنان را با مردان برابر می‌شمرد، امری کاملاً روشن است. به عنوان مثال به داستان ملاقات وی از خانه مارتا و مریم اشاره می‌کنند (لوقا، باب ۱۰، ۳۸-۴۲). در این داستان، مارتا نقش معمول زنان را ایفا می‌کند و توجه وی بیش از حد به پذیرایی است؛ اما مریم نقش مردانه‌ای به خود گرفته و در کنار مسیح می‌نشیند و به موعظه او گوش می‌سپارد. مارتا وقتی می‌بیند که مریم نقش یک روشنفکر را بازی می‌کند، احساس می‌کند که کار او نادرست است و به همین علت از او به عیسی گلایه می‌کند؛ اما پاسخ عیسی بدین معنا بود که همه زنان را نمی‌توان مجبور کرد که نقش یکسانی ایفا کنند. او مریم را انسانی می‌دانست که حق دارد اهداف خود را انتخاب کند و با این کار خود هدف بهتری را برگزیده است (ران رادز، ۱۳۸۳: ۲۸-۲۹). این فمینیست‌ها همچنین برای اثبات ادعای خویش به رساله پولس به نملاطیان استناد می‌کنند. در این رساله در جواب این سؤال که برای ورود به مسیحیت باید ابتدا یهودی شد و بعد مسیحیت را پذیرفت یا نه؟ پولس پاسخ می‌دهد که خیر، نیازی به این عمل نیست و در این پرسش و پاسخ جایگاه زن در مسیحیت روشن می‌شود: «با تعمید، یهودی و یونانی، بنده و آزاد، زن و مرد، همه برابر هستند» (رساله پولس به نملاطیان، باب ۳: ۲۸).



با این بند از کتاب مقدس حاکمیت مردان بر زنان و هر نوع حاکمیت قوم‌پرستانه دیگر خطا و گناه محسوب می‌شود. به این ترتیب دیگر به حوا به چشم منشأ گناه و شر نگاه نمی‌شود، بلکه تولد کودک و مادری وظیفه‌ای محسوب می‌شود که خلقت بر عهده زن نهاده است و این مسئله هرگز مجازاتی الهی برای زنان نیست. پس این گروه معتقدند که مسیحیت دارای ماهیت برابری طلبانه است؛ اما مسیحیت به تدریج از ماهیت مساوات طلبانه اولیه خویش فاصله گرفته و عمده‌ترین عامل این فاصله و جدایی نیز، در آمیختن با سنت یهودی است (دولتی، ۱۳۸۸: ۱۹۲).

شایان ذکر است در الهیات فمینیسم، حتی گروهی از اندیشمندان وجود دارند که علاوه بر پذیرش اصل برابری زن و مرد در انسانیت، وجود تفاوت‌های بیولوژیکی را انکار نمی‌کنند. به عنوان نمونه می‌توان به لوس ایریگاری^۱ اشاره نمود. ایریگاری هرگز جامعه بدون وجود تفاوت‌های جنسی را آرمانی تلقی نمی‌کند بلکه جامعه‌ای را آرمانی می‌داند که در آن زنانگی جدیدی از تجربه زنانی به وجود آید که از سلطه مردان رها شده‌اند. وی هرچند با مفهوم پدرسالارانه تثلیث مخالف است، ولی معتقد است که زن نیازمند دین و اعتقاد به خداوند است؛ اما نه به مفهومی که در ادیان الهی مطرح شده است، بلکه آن دینی ارزشمند است که تجربیات زنانه در آن‌ها ارزشمند تلقی شود (لگنهاوزن، ۱۳۸۳، ۲: ۱۰).

۴-۳. نجات انسان

نجات‌شناسی در مسیحیت با نقشه نجات توسط خدا آغاز می‌گردد. نجات انسان کار مهم و روحانی خداوند در مورد بشر است. او عالم مطلق و خالق هستی است. از این رو قبل از خلقت انسان می‌دانست که او گرفتار گناه می‌گردد، بنابراین اراده کرد تا انسان را در جلال خود خلق کند و طریق نجات را برای او آماده سازد.

توضیح این که خداوند انسان را در آخرین روز خلقت و به صورت خود آفرید.^۲ بنابراین در ابتدا مقدس و صالح بود و از اوصافی چون روح جاوید و آزادی اراده و فیض تقدیس برخوردار بود (مولند: ۹۶). اما با این همه آدم با عدم فرمان‌برداری از خداوند، پاکی و

1. Luce Irigaray.

۲. «آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم...» (سفر پیدایش، ۱: ۲۶).



تقدس خود را از دست داد و از لطف و رحمت الهی محروم گشت، در نتیجه از بهشت رانده شده و در زمین متحمل جهل، رنج و مرگ گشت و تباهی و فساد این گناه، دامن‌گیر نسل او گردید (تیواری، ۱۳۸۱: ۱۶۹؛ سلیمانی اردستانی، ۱۳۹۳: ۱۷۴-۱۷۵).

برای انسان گناه آلود تنها راه نجات از این وضعیت اسف‌بار، کفاره دادن برای این گناه بود؛ اما انسان خود قادر نبود این گناه را کفاره دهد. پس خداوند پسر یگانه خود را فرستاد تا با اعمال نجات‌بخش خود کفاره گناه آدم را پرداخت کند و برای او نجات و رستگاری را فراهم آورد (سلیمانی اردستانی، ۱۳۸۹: ۱۷۶). از این رو خود برای نجات بشر اقدام کرد و پسر یگانه خود را فرستاد تا با مرگ بر صلیب کفاره گناهان بشر باشد (خاچیکی، ۱۳۶۲: ۸۹).

بنابراین در این دین، رستگاری تغییر حالت و موقعیتی در پیشگاه خداوند و با تقوای افاضه شده از جانت او است که گناهان شخص را می‌پوشاند. لذا فرد انسانی نمی‌تواند خود ضامن سعادت و رستگاری خویش باشد، بلکه نیازمند عمل نجات‌بخش مسیح است تا با مرگ خویش بر صلیب، بار گناهان آنان را به دوش کشیده و رستگاری را به آن‌ها هدیه دهد.

می‌توان گفت، به‌طور کلی فمینیست‌ها با توجه به مبانی خاص و فضای فکری مادی‌گرایانه حاکم در غرب، بر سعادت و نجات دنیوی انسان تمرکز خاصی دارند. لذا آنان به نفی آموزه نجات در مسیحیت پرداخته و معتقدند که رستگاری با مسیح حاصل نمی‌شود؛ زیرا هیچ مرد مرده‌ای نمی‌تواند سبب رستگار زنان شود. برای مثال به اعتقاد مری دالی رستگاری برای زنان در بازیابی زنانه و رهایی از ارزش‌های مردسالارانه است و تنها در این صورت است که ارزش‌های حیات‌بخش زنانه احیا می‌شود (دولتی، ۱۳۸۸: ۱۷۷). بنابراین از دید الهیات فمینیست، رستگاری و نجات نه در بخشش گناهان در جهان آخرت بلکه در زندگی این دنیا برای انسان‌ها معنا می‌یابد و این نجات بخشی از قدرت مسیح خارج است. لذا آنان از کلمه نجات احتراز جسته و به جای آن از آزادی بخشی سخن به میان می‌آورند؛ زیرا آزادی بخشی، به دور از جهت‌گیری‌های فردگرایانه و تغییر سیستم اجتماعی- نمادین فرهنگ، انسان را از انحصار جوامع مردسالارانه به سوی جامعه‌ای با



سعادت و رفاه کامل نوید می‌دهد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۲: ۱۹۱).

همچنین در این راستا برخی از فمینیست‌های افراطی برخلاف سنت مسیحی که معاد و رستاخیز به خاطر مسیح را امری قطعی می‌دانند، اعتقادی به معاد و رستاخیز مسیحایی ندارند. البته برخی نیز با بهره‌گیری از مفهوم معاد در سنت مسیحی به خلق مفاهیمی درباره پایان جهان که بیشتر به واسطه زوال بشر رخ می‌دهد تا حکم الهی، پرداخته‌اند (دولتی، ۱۳۸۸: ۱۷۸).

از این رو برای آنان، مراد از آخرالزمان که با معاد همراه است در واقع فاجعه‌ای طبیعی است که در اثر جنگل‌زدایی، کاهش لایه اوزن، آلودگی هوا، خاک، آب و انقراض سریع انواع و گونه‌های موجودات رخ خواهد داد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۲: ۱۹). در حقیقت این گروه تا حد زیادی بحث‌های اکولوژی را جایگزین بحث معادشناسی کرده‌اند و بیشتر بر به‌سازی این جهان تأکید دارند و چشم‌پوشی از دنیا به نفع آخرت را امر معقولی نمی‌دانند. همچنین استدلال می‌کنند که معاد طرحی برای ارضای نیاز به جاودانگی در مردان که از این جاودانگی محروم هستند. حال آنکه زنان برای جاودانگی کافی است مادر شوند (دولتی، ۱۳۸۸: ۱۷۸).

۵. ارزیابی و نتیجه‌گیری

در ابتدا باید گفت، آنچه طی دو قرن گذشته در غرب با آرمان عدالت‌خواهی زنان به نام فمینیسم یا جنبش اجتماعی زنان رخ نموده است، مکتب فکری بزرگ و گسترده‌ای است که نمی‌توان به سهولت از کنار آن گذشت؛ زیرا این مکتب امروزه طیف وسیعی از علوم انسانی را به خود اختصاص داده است، جوامع انسانی را با چالش‌های بسیاری روبه‌رو کرده و تغییرات بنیادین و بی‌سابقه‌ای را در الگوهای روابط انسانی فراهم آورده کرده است. بنابراین با توجه به جدید بودن این حوزه از پژوهش و ناکافی بودن تحقیقات جوامع اسلامی در این خصوص و نیز گسترش ارتباطات و وارد شدن شبهات و افکار فمینیستی مغایر با فرهنگ اسلامی، ضرورت دارد تا از نقطه نظرات گوناگون، این نهضت را بررسی و نقد می‌کنیم. همچنین با توجه به خاستگاه غربی الهیات فمینیسم، عمده آثار حوزه الهیات فمینیست،



با نظر به دین مسیحیت تألیف شده است و با باورهای اسلامی منافات دارد. اعتقاداتی مانند تأکید بر آفرینش حوا از دنده چپ آدم، مقصر بودن او در وسوسه کردن آدم در انجام گناه نخستین و اعتقاد به تثلیث و خدای مذکر که از مفاهیم کلیدی در الهیات مسیحی است. مجموع این عقاید نقش مؤثری در پر و بال یافتن الهیات فمینیست داشته است. با این حال در ادیان دیگر مانند اسلام، یهودیت و بودیسم هم تلاش‌هایی برای خوانش فمینیستی از دین و نقد قرائت مردسالارانه آن انجام شده است؛ اما به نظر می‌رسد مطرح کردن این مباحث در شکل کنونی‌اش در حوزه الهیات اسلامی، عمدتاً امکان‌پذیر نیست و نیازمند تغییرات بنیادین است. البته این سخن نه به معنای نادیده گرفتن مشترکات ادیان بلکه به معنی تأکیدی بر اختلافات اساسی الهیات مسیحیت در مقایسه با الهیات غنی و عقلانی اسلامی است.

نکته دیگر آن است که اگر نیک بنگریم، الهیات فمینیست در پاره‌ای موارد نسبت به الهیات مسیحی، موضع‌گیری صحیحی اتخاذ می‌کند. یکی از آن موارد مبارزه با مردسالاری است که در تثلیث ریشه دارد. خدای پدر و خدای پسر هر دو مذکر هستند و همین امر موجب پیدایش نوعی تفکر مردسالارانه در اندیشه مسیحی شده است. حال آن که الهیات‌دانان فمینیسم رسیدن به کمال انسانی را در جدایی از مردسالاری جست‌وجو می‌کنند و این سخن درستی است.

همچنین این سخن الهیات فمینیسم که انداختن بار گناه اولیه بر دوش زنان نوعی تعدی به جایگاه زنان در آفرینش و اجحافی عظیم و نابخشودنی است، سخنی پذیرفتنی است. یا این دیدگاه آنان که نجات و رستگاری مسیح با شخص عیسی مسیح^(ع) حاصل نمی‌شود کاملاً منطقی است؛ زیرا رستگاری چیزی نیست که به انسان هدیه شود، بلکه تا تلاش و اخلاص خود انسان نباشد رستگاری حاصل نخواهد شد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۲: ۱۹۳).

اما نکته‌ای قابل توجه آن است که الهیات‌دانان فمینیست، هرچند که در برخی از ادعاهای خویش برحق هستند؛ اما خود نیز از مسیر اعتدال و عقلانیت فاصله گرفته و به نوعی به جنسیت‌گرایی پرداخته‌اند؛ زیرا عقل بشری ورای هر اندیشه الهیاتی، خدایی را می‌طلبد که فراتر از جنبه‌های مادی، لطف و رحمت خود را به همه انسان‌ها معطوف دارد



و چنین موجودی قطعاً باید فراتر از ماده و جنسیت باشد. حال آن‌که همچنان که الهیات مسیحیت پدرسالاری و خدای پدر را ترویج می‌کند، الهیات فمینیستی نیز زن‌سالاری و الهه پرستی را تقویت می‌کند. درحالی‌که هر دو الهیات انحراف از مسیر اعتدال و فاصله گرفتن از عقلانیت است.

اشکال اساسی دیگری که بر الهیات فمینیست وارد است آن است که این الهیات بیش از آن‌که بر تفکر و پشتوانه‌های عقلانی و برهانی متکی باشد، بر ذوق و احساس‌گرایی گرایش دارد و بیش از آن‌که درستی و راستی یک تفکر برایش اهمیت داشته باشد، بر سود و منفعت خود توجه دارد. همچنین می‌توان گفت، این گروه اگر به‌جای ایجاد این همه پیچ و تاب در مباحث، بر طریق عقلانیت و اعتدال گام برمی‌داشتند و به‌جای افراط بر ارزش‌های زنانه، به بازنگری در تاریخ و اجتماع و انحرافات که در تعالیم دینی پدید آمده و جست‌وجوی عامل اصلی این امور، می‌پرداختند. لذا قطعاً از توفیق بیشتری در دفاع از حقوق پایمال شده زنان برخوردار می‌شدند.

برای مثال با نگاهی به آیات کتاب مقدس در مسئله خلقت چنین به نظر می‌رسد که مسئله آفرینش در این کتاب دچار تحریفی آشکار شده که با عقل و انسانیت در تعارض است. شاهد این امر نیز، آیات دیگر کتاب مقدس است که صراحتاً به برابری زن و مرد در امر آفرینش اشاره می‌کند. همچنان که در آیات قرآن کریم ضمن تأکید بر برابری و خلقت زن و مرد از نفس واحد، هرگز کوچک‌ترین اشاره‌ای به مقصر بودن حوا در فریب آدم و هبوط از بهشت، نشده است (همان: ۱۹۳-۱۹۶؛ دولتی، ۱۳۸۸: ۱۹۸).

فهرست منابع

قرآن کریم

کتاب مقدس

۱. ابوت، پاملا، کلر والاس، (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی زنان، (ترجمه: منیژه نجم عراقی)، تهران: نشر نی.
۲. آریلاستر، آنتونی، لیبرالسم غرب، (۱۳۷۷)، ظهور و سقوط، (ترجمه: عباس مخیر)، تهران: مرکز.
۳. بیات، عبدالرسول، (۱۳۸۱)، فرهنگ واژه‌ها، قم: موسسه اندیشه و فرهنگ دینی.
۴. پایکین و دیگران، (۱۳۷۷)، دین اینجا و اکنون، مقاله: الهیات فمینیستیک، (ترجمه: مجید احمدی)، تهران: نشر قطره.
۵. تیواری، کدارنات، (۱۳۸۱)، دین‌شناسی تطبیقی، (ترجمه: مرضیه شنکایی)، تهران: نشر سمت.
۶. جمعی از نویسندگان، (۱۳۸۲)، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی، (ترجمه: عباس یزدانی، بهروز جندقی)، قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
۷. خاچیکی، سارو، (۱۳۶۲)، اصول مسیحیت، تهران: حیات ابدی.
۸. دولتی، غزاله و دیگران، (۱۳۸۸)، بررسی مبانی فلسفی، کلامی و آثار علمی فمینیسم، قم: دفتر نشر معارف.
۹. رادز، ران، «الهیات‌رهای بخش، چالش‌ها بر سر الهیات فمینیستی»، چشم‌انداز ایران، ش ۲۶، ۱۳۸۳؛
۱۰. رودگر، نرجس، (۱۳۸۸)، فمینیسم: تاریخچه، نظریات، گرایش‌ها، نقد، قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
۱۱. زیبایی نژاد، محمدرضا، (۱۳۸۳)، درآمدی به نظام شخصیت زن در اسلام، قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
۱۲. ساروخانی، باقر، (۱۳۷۵)، درآمدی بر دایره‌المعارف علوم اجتماعی، تهران: کیهان.



۱۳. سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم، (۱۳۸۹)، *سرشت انسان در اسلام و مسیحیت*، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
۱۴. سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم، (۱۳۹۳)، *درآمدی بر الهیات تطبیقی اسلام و مسیحیت*، قم: کتاب طه.
۱۵. شمس، محمد، (۱۳۸۶)، *الهیات فمینیستی و ادیان ابراهیمی*، تهران: زیتون.
۱۶. فریدمن، جین، (۱۳۸۱)، *فمینیسم*، (مترجم: فیروزه مهاجر)، تهران: آشیان.
۱۷. لگنهاوزن، محمد، (۱۳۸۳)، «*اسلام در رویارویی با فمینیست*» (ترجمه: نرجس جواندل)، مباحث بانوان شیعه، زمستان، ش ۲: ۳۰.
۱۸. مولند، اینار، (۱۳۸۱)، *جهان مسیحیت*، (ترجمه: محمد باقر انصاری و مسیح مهاجری)، تهران: امیرکبیر.
۱۹. نصر اصفهانی، مریم، (بی‌تا)، «*الهیات فمینیستی چیست*»، پایگاه تحلیلی خبری خانواده وزن.
۲۰. هام، مگی، (۱۳۸۲)، *فرهنگ نظریه‌های فمینیستی*، (مترجمان: نوشین احمدی و دیگران)، تهران: توسعه.